

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

فَقَالَ: أَمَّا اللَّوَاتِي فِي الرِّيَاضَةِ: فَإِيَّاكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا

تَشْتَهِيهِ، فَإِنَّهُ يورثُ الحَمَاقَةَ وَ البَلَهَ، وَ لَا تَأْكُلْ إِلَّا عِنْدَ

الجُوعِ، وَ إِذَا أَكَلْتَ فَكُلْ حَلَالًا وَ سَمَّ اللَّهُ وَ اذْكُرْ حَدِيثَ

الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ: مَا مَلَأَ ءَادَمِي وَعَانًا شَرًّا

مِنْ بَطْنِهِ، فَإِنْ كَانَ وَ لَا بُدَّ فَثَلْثْ لِطَعَامِهِ وَ ثَلْثْ لِشَرَابِهِ وَ

ثَلْثْ لِنَفْسِهِ.<sup>١</sup>

<sup>١</sup> فقره‌ای از حدیث شریف عنوان بصری از امام صادق علیه السلام

خب دیگر احساس می‌کردیم صحبت راجع  
به این فقره از حدیث عنوان خیلی به درازا کشید و  
راجع به بقیه مطالب صحبت به تأخیر بیفتد،  
مخصوصاً مسائل مهمی که در همین فقرات آخر  
حدیث عنوان وجود دارد، بسیار، بسیار مطالب مهمی  
است.

لذا گفتیم که اگر میسور بشود در امشب به این  
فقره دیگر پایان بدهیم، اگر مطالب دیگری هست در  
ضمن صحبت، مسائل دیگر مطرح بشود.

طبعاً رفقا و دوستان از مجموع مطالبی که در  
این جلسات خدمت‌شان عرض کردیم به این نتیجه  
رسیده‌اند که سعی بر این بوده آنچه را که نظر بزرگان  
در اینگونه امور هست، آنها را انتقال بدهیم و از خود  
چیزی اضافه نکنیم، والحمدلله اگر در مقام عمل،  
مطلب کم و زیاد شده باشد ولی در مقام علم و در  
ضمیرمان یک چنین مسئله‌ای نبوده.

و من بعد هم اگر خداوند توفیق بدهد به  
همین منوال تا جائی که مشیت و تقدیر او اجازه  
بدهد به همین کیفیت ان شاءالله خواهد بود، به نظرم

رسید که در این جلسه مطالبی را که در این مدت  
عرض کردیم به نحو اجمال و فهرست‌وار راجع به  
این فقره ذکر کنیم و ان شاءالله از جلسه آینده به  
فقرات دیگر از این حدیث شریف پردازیم که  
مسائل بسیار مهمی است.

گرچه این فقره برای خود فصل بسیار مهمی  
دارد و اگر بخواهیم یک قدری فنی‌تر و تخصصی‌تر  
راجع به این مسائل وارد بشویم خیلی دیگر به درازا  
خواهد کشید بیش از این مقدار ضرورتی هم ندارد  
چون بنای این مجلس بر ارتباط با عموم است، ولی  
در نگارش این مطالب طبعاً مسائل دیگری هم مطرح  
خواهد شد و یک قدری در صحبت و در بیان  
گسترشی و توسعه‌ای پیدا خواهد شد.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: آن مطالبی  
که راجع به ریاضت باید شما در نظر بگیرید، این است  
که اولاً تا اشتها به غذایی پیدا نکردید شما به سمت آن  
نروید، از روی سیری و از روی بی‌میلی انسان چیزی را  
نخورد، فَإِنَّهُ يورثُ الحَمَاقَةَ وَ الْبَلَهَةَ، این قضیه باعث  
می‌شود که انسان از آن وزن و وزان خودش پایین بیاید

و آن درك صحيح را از دست بدهد و نوعی از حماقت

و عدم درك صحيح برای او پیدا و حاصل بشود. البته

این

مسئله را باید در نظر بگیریم که این مسئله حماقت، حماقتی که الان در بین السنه متعارف است و متدارج است این به معنای خل وضع بودن است. یعنی کسی که کارهایش کارهای غیرعادی است، ولی این تعبیر یک قدری حالا تعبیر تندتری است، تعبیر بهتر عدم درک صحیح است.

انسان راجع به مسائل مختلف، راجع به قضایای شخصی، راجع به مسائل اجتماعی، راجع به مسائل ارتباطات، معامله، غیر معامله، خارج، داخل منزل، مسائل خودش و معاشرت، آن درک صحیح را نداشته باشد، کارهایش از روی عجله باشد، بدون تأمل باشد، مشورت نکند، یا مشورتی که می‌کند با افراد نادان مشورت کند. تصمیم‌هایی که فرض کنید که بچه‌های پنج ساله می‌گیرند و هفت ساله می‌گیرند، ده ساله می‌گیرند این تصمیم‌ها برای خود آنها یک تصمیم‌هایی است که متناسب با سنشان است، ولی وقتی که شما آنها را ارزیابی می‌کنید می‌گویید این تصمیم، تصمیم بچه‌گانه‌ای است، این بچه‌گانه یعنی همین حماقت، بچه‌گانه، صباوت،

طفولیت، کودکی.

انسان يك مطلبی را که در جایش خودش نیست  
بخواهد مطرح بکند، برای خیلی از افراد اتفاق می افتد،  
مخصوصاً اینکه حالا يك موقعیتی هم شخص داشته  
باشد طبعاً این حساسیت بیشتر خواهد شد، انسان هر  
حرفی را که نمی تواند بزند، هر سخنی را که نمی تواند  
بگوید، شما آنطور که در منزل خود هستید و با اطرافیان  
در منزل صحبت می کنید آنطور که الان در این مجلس  
صحبت نمی کنید، اگر بخواهید همان حرف را بیاید در  
اینجا بزنید ممکن است بگویند این شخص شخص به  
دور از آداب و به دور از مسائل و آداب معاشرت  
هست، اسم این را ما می گذاریم حماقت یا بَلَهَ، بَلَهَ یعنی  
يك نوع کم فهمی.

خب این ناشی می شود از اینکه انسان یک  
درک صحیحی ندارد، آن تیزی را ندارد، آن دقت را  
در انتخاب مطالب ندارد، آنچه را که باید ببیند که در  
این محفل و در این مجلس گفته می شود آیا صلاح  
هست یا نه؟ خیلی از اوقات می شود اتفاق می افتد

یک حرفی آدم می‌زند بعد می‌گوییم ای کاش این حرف را در این مجلس نمی‌زدم، اینجا جایش نبود، به خاطر همین همیشه بزرگان توصیه کردند هر چه را می‌خواهید بگویید یک توقفی قبلش بکنید، یک چند ثانیه‌ای، ببینید جایش هست یا نیست.

خدا رحمت کند مرحوم آقای مطهری راجع به یک شخصی که آن هم از دنیا رفته، یک مطلبی را می‌فرمودند: می‌گفتند فلان کس هر چه به ذهنش می‌آید هیچ توقفی، کاری، برنامه‌ای، تأملی روی آن نمی‌کند، همان که به ذهنش می‌آید همانطور هم از زبانش خارج می‌شود، هیچ در ذهنش روی این مطلب نمی‌ایستد، یک دو ثانیه بایستد و درباره‌اش فکر کند. دوباره فرض کنید که یک قضیه دیگر اتفاق می‌افتد تا این به نظرش می‌آید دوباره می‌بینی می‌گفت، خب آدم یک چیزی می‌آید، خوب ببیند و شرایط را بسنجد، مصالح را باید در نظر بگیرد، موقعیت زمان، مکان، اجتماع، تبعاتی که دارد، مسائلی که بعد ممکن است اتفاق بیفتد.

بنابراین روی حرف این افراد خیلی نمی‌شود

توجه کرد، چون خیلی مطالب به ذهن انسان  
می‌رسد، خیلی مسائل، شما راجع به یک قضیه وقتی  
که به نظرتان می‌رسد یک مرافعه‌ای هست، یک  
مرافعه، فرض کنید



که یک نزاعی هست، قرار است که مثلاً ساعت ده، ساعت یازده صبح مثلاً بیایند و راجع به این قضیه با شما صحبت کنند، ممکن است چند جور مطلب به نظر شما برسد و هی عوض شود، تا وقتی که ساعت ده می شود آنجا یک مطلبی که دیگر روی آن می توانید بایستید و روی آن توقف کنید، خوب حالا این خوب است! اگر قرار بود همان مطلب اولی که صبح در جلسه به آنها می گفت، خوب معلوم نبود چه عواقبی در پی دارد، در حالی که آن موقع جازم بودید، جزم داشتید بر اینکه این مسئله را بگویید و به خود می گوید اینها حقشان است که یک همچین حرفی را به آنها زد، سزاوار است که یک همچین مسئله ای گفته بشود، اما شما نگاه می کنید یک ساعت می گذرد، یک دفعه می بینید عوض شد، نه این بهتر است که این طور بگوییم، این یک مقدار تند است، این فکر یک مقدار تند است این ممکن است یک عواقبی به این کیفیت داشته باشد، دوباره نیم ساعت دیگر که می گذرد، می گوید نه بهتر است که اصلاً این قسمتش را هم صرف نظر کنم، این

قسمت مسئله را هم نگویم فقط این قسمت را بگویم، بالاخره تا وقتی که ساعت ده می شود شما چند مرتبه این قضیه‌ای را که باید مطرح بکنید در ذهن خودتان مرور کردید تا آخر به یک نتیجه رسیدید. یک دفعه می بینید عجب! اینی که الان دارید با اطمینان با آرامش و با سکونت خاطر می خواهید مطرح بکنید تا آن چیزی که صبح که از خواب بلند شدید و دچار هیجان بودید، به خود می گوید حالا پدرشان را درمی آورم، بگذار ساعت ده بشود، بگذار که اینها بیایند اینجا و حقشان را می گذارم کف دستشان و ...

بینید بین این مسئله تا آن مطلبی که ابتدائاً در نظر گرفتید ۱۸۰ درجه اختلاف و اصلاً در تقابل است و بعد خودتان را ملامت می کنید: خوب شد این جلسه ساعت ده بود و ساعت هفت نبود، و گرنه معلوم نبود چه می شد!

این سریع صحبت کردن، سریع قضاوت کردن، بدون تأمل مطلبی را مطرح کردن، به این می گویند حماقت، در اصطلاح عربی به این

می گویند حماقت یعنی بدون تأمل. ما در اصطلاح فارسی یک مقداری برای این کلمه یک تعبیر تندتری به کار می بریم، مثلاً از نظر حرکات و رفتار و اینها خیلی دیگر غیر معمول است. لیکن فرض بکنید که یک شخصی در جایی که نباید یک چنین حرفی بزند، بیاید و بزند، خب این آدم احمق است، فرض کنید که رعایت یک ملتی را باید در نظر بگیرد بعد هم بخواهد یک چنین صحبتی را انجام بدهد، رعایت یک دنیا را، رعایت یک جمع را، رعایت دو فرد را، دو فردی که با او به اصطلاح در ارتباط هستند، بنشیند و فکر کند. حالا بعضی ها هستند فکر هم بکنند آخر به اینجا می رسند! نه، ما صحبت مان راجع به آنهایی است که با فکر و تأمل ممکن است ...

علی کل حال خداوند راه گذاشته، انسان با مشورت و سائر این مسائل می تواند به مطلب دلخواه برسد، در این زمینه مطلب خیلی زیاد است و احتمال دارد که از این نوع قضیه در آخر کلام، کلام امام صادق علیه السلام و این حدیث شریف مطالبی

خدمت رفقا و دوستان عرض بشود، روایاتی که از

ائمہ راجع به این

قضیه آمده، آیات قرآن که در این مسئله آمده، راجع به کیفیت صحبت کردن، کیفیت برخورد، نحوه ارتباط مردم با آنها، کیفیت امر به معروف و نهی از منکر که خودش اصلاً بسیار باب وسیعی هست، هر حرفی را انسان در کجا بزند؟ و هر اقدامی را در کجا انجام بدهد؟ در یک جا باید تند و در یک جا باید ملایم برخورد بشود، مطابق با خصوصیت افراد.

این بحث را من خیال می‌کنم که فعلاً راجع به آن صحبت نکنیم ولی راجع به همین که می‌خواهم عرض کنم که این مسئله حماقت و بَلَه که امام صادق علیه‌السلام در اینجا ذکر کردند این ریشه‌اش به چه چیزی برمی‌گردد، به عدم تفکر صحیح و عدم رسیدن به آن مطلب، مطلب هم از این قرار است یکی از عللی که انسان به یک همچنین نقطه‌ای می‌رسد مخصوصاً نسبت به ادراک و درک مسائل سلوکی و ادراک معانی و ادراک کلیات عدم توازن و تعادل بین جسم و بین نفس و روح اوست.

بارها خدمت رفقا عرض کردم، شاید بیش از صد بار این مسئله را عرض کردم، ما خواهی نخواهی

یک نوع ارتباط بین خود و بین بدن و بین مزاج داریم، بخواهیم یا نخواهیم. معده که درد بگیرد فکر ما مشغول خواهد بود بخواهیم یا نخواهیم. سر وقتی درد بگیرد خواهی نخواهی فکر ما مشغول خواهد بود، ذهن ما، فکر ما، ادراک ما، مشغول این قضیه خواهد بود. ناراحتی که برای ما پیدا شود این مسئله خواهی نخواهی به این کیفیت هست، همینطور از جمله مطالبی که برای سالک بسیار، بسیار مسئله، مسئله مهمی است ... حتی ما این مطالب را در مسائل عادی هم ملاحظه می‌کنیم، یک مسئله، یک مسئله ریاضی اگر کسی بخواهد حل بکند اگر شرایط بدنی و شرایط جسمی در شرایط مناسبی نباشد نمی‌تواند حل بکند، هی می‌نشیند و هی به یک راه دیگر می‌رود، هی دوباره می‌نشیند عوضی فرض کنید که به یک مسائل دیگر ختم می‌شود. آنچه را که لازمه حل یک مسئله ریاضی و یک معادله هست آن تیزی است که ما اسم او را حدس می‌گذاریم، حدس انسان طرز فکر و شیوه تفکر را می‌برد به همان سمتی که منجر به حل این مشکل و این ابهام و مسئله

ریاضی خواهد بود.

لذا گفته‌اند: که با شکم پُر هیچ وقت مسئله حل نکنید، هیچ وقت کتاب نخوانید، حالا غیر از ضررهای دیگری که برای مغز و اعصاب و جهاز هاضمه و سوء هاضمه‌ها و امثال ذلک که در این زمینه پیدا می‌شود دارد که این باب جدای خودش را دارد فکر را از جولان می‌اندازد، از تفکر صحیح می‌اندازد، از آن تیزی می‌اندازد، از آن نگرش صحیح و دقیق می‌اندازد، حالا شما همین مطلب را در نظر بگیرید لذا فرض کنید که می‌گویند در موقع غذا خوردن صحبت نکنید، فقط متوجه غذا باشید، همین امروزی‌ها می‌گویند! پزشکان و اینها می‌گویند! یعنی این مسئله هست که به خود غذا باید فکر کرد. ما روایات داریم که کراهت دارد انسان در غذا خوردن صحبت بکند، البته حالا بعضی‌ها یک جور دیگر توجیه می‌کنند که ممکن است انسان در غذا خوردن هوا بلع بکند و آن بلع هوا خودش موجب سوء هاضمه بشود، این هم یکی از علل اش است و اشکال ندارد.

ولی آنچه که هست این است که در موقع

صحبت کردن فکر جایی دیگر است و انسان متوجه

یک امر



دیگری است، متوجه یک مسئله دیگری است، متوجه غذاست و عجیب این است که در کیفیت ترشح آنزیم‌های معده تاثیر می‌گذارد که چگونه انسان غذا بخورد یا نه. لذا الان شما مشاهده می‌کنید در خیلی از عکسبرداریه‌ها و امثال ذلک که فرض کنید دارند می‌گیرند، می‌گویند: حالا به هیچی فکر نکن، فقط به این مایعی که داری می‌خوری فکر کن، یعنی همین نشان دهنده کیفیت عکس العمل معده و روده و این بدن، این مسئله، مسئله بسیار مهمی است و خواهی نخواهی تاثیر دارد، چون تمام سیستم اساسی بدن براساس اعصاب است، این اعصاب وقتی که دستخوش تحول و تغیر بشود در کل این مسائل همه تاثیرگذار خواهد بود، درست؟

حالا همین مطلب را در نظر بگیرید که انسان برای ادراک مسائل معنوی و برای ارتقاء نفس احتیاجی به یک نوع سبکبالی و احتیاجی به یک نوع فراغت، فراغت فکر و آسایش تن و احتیاج به سبکبالی و انبساط دارد و گرنه برایش این مسائل حاصل نمی‌شود، آنوقت چطور ممکن است با

خوردن غذاهای متنوع به حد غیرمجاز، حدی که انسان احساس بکند سنگین شده، فکرش، همین که سنگین شده یعنی آن حالت عدم درک صحیح برای انسان پیدا شده و همان باعث می‌شود که برای انسان این حالت پیدا نشود، اگر قرآن می‌خوانید آن حال درک مطلب در اینجا نیست، امتحان کنید، امتحان کنید. ببینید وقتی که قرآن می‌خوانید، وقتی که اشعار راقی و عالیة المضامین از بزرگان را می‌خوانید چه ادراکی از آن مطالب در ذهن پیدا می‌شود؟ از این آیات قرآن چه بدست می‌آید؟ از روایات ائمه وقتی که مطالعه می‌کنید ببینید چه مسائلی ممکن است به نفس خطور کند، مسائلی که اصلاً حتی احتمالش و توقعش را شما نمی‌دادید، می‌بینید این مطالب دارد به نفس خطور می‌کند چرا؟ چون ذهن آمادگی دارد و نفس آمادگی دارد، روح برای درک مطالب درگیر با ارتباط با بدن خیلی نیست، نفس خیلی درگیر نیست که این غذایی که حالا تا خرخره آمده بالا بخواهد این غذا را هضم کند و چطوری می‌خواهد از عهده‌اش بربیاید، بالاخره همه اینها درگیری دارد.

روح برای درک مطلب راحت است، فراغت دارد،  
فکرش راحت است، نشاط دارد، انبساط دارد، گیر  
ندارد.

لذا همیشه بزرگان می فرمودند که غذائی که  
می خورید غذائی بخورید که خیلی به هضم نیاز  
نداشته باشد، چهار ساعت هضم بشود، پنج ساعت  
و شش ساعت و بعضی غذاها هشت ساعت هضمش  
طول می کشد، همه اینها برای بدن ضرر دارد، غذائی  
بخورید که هضمش سریع باشد، یکی دو ساعت  
هضمش تمام بشود و به مقدار کم باشد، هر چه  
مقدارش کم باشد معده راحت تر است، کمتر درگیر  
است، فکر در ارتباط با آن کمتر است، سایر اعضای  
بدن وقتی که این معده امتلاء پیدا می کند، این فقط  
یک امتلاء نیست این به سایر اعضا هم دست اندازی  
می کند، به قلب دست اندازی می کند، به دیافراگم  
دست اندازی می کند، به شش دست اندازی می کند  
به کبد دست اندازی می کند، به همه اینها  
دست اندازی می کند و در کار همه آنها اختلال ایجاد  
می کند، آنها هم به یک نحوی درگیر هستند تا اینکه

معدۀ یک مقداری از هضمش کم بشود و بتواند سبک

بشود.

همه اینها در کیفیت نگرش انسان و تفکر انسان اثر مستقیم دارد، همه اینها اثر مستقیم دارد، مخصوصاً نسبت به بعضی از اعضاء که در اینجا بزرگان از علوم غیرطبیعی و غیرعادی مطالبی دارند، دیگر اینجا جایش نیست. توجه فرمودید؟

لذا امام صادق علیه السلام می فرمایند: که نباید معده را امتلاء کرد، پر کرد، انسان از اول که می خواهد غذا را شروع کند نگاه کند ببیند خب چه چیزهایی برای او مفید است، به همان مقداری که لازم می بیند از همان اشیائی که هست آن سهم خاص را برمی دارد و می گذرد، به همان مقدار، نه اینکه حالا نسبت به یک چیزی زیاده روی بکند بعد بگوییم که خب حالا این برایش بهتر بود بخواد آن هم جبران کند بعد ببیند نه آن هم که آنجا تشریف دارد، آن هم فرض بکنید که خیلی برایش خوب است و مناسب است و حالا نخورد، نمی دانم ملاحظه صاحب منزل بکند یا رفیقش را بکند یا ملاحظه پزنده که با قهر، غضب، عتاب و خطاب غلاظ و شداد روبرو نشود.

علی کل حال، باید ملاحظات را گاهی کرد و گرنه به صرفه نیست، انسان بخواهد این ملاحظاتی را انجام بدهد دیگر پدر خود بیچاره اش درمی آید، در حالی که خب از کیسه اش رفته، حالا تا کی دوباره این مسئله برگردد، این یک قضیه.

طبق تجربه ای که ثابت شده و توصیه ای که بزرگان فرمودند: این مسئله این نیست که فقط در همان لحظه پیدا بشود، این یک تاثیری می گذارد در درازمدت، یعنی فقط این نیست که فرض کنید که حالا آن شب یک همچین قدرتی از انسان سلب می شود، یک همچین حالی، فردای او هم دستخوش همین تاثیر خواهد بود، پس فردای او هم احتمالاً باز همین طور باشد، البته هر چه دورتر می شود اثرش کمتر می شود ولی بالاخره خواهد بود، مسئله این است.

لذا انسان باید یک روش متعارف و عادی و طبیعی در پیش بگیرد، آن مقداری که برای او مفید است آن مقدار را باید انجام بدهد و بقیه آن را باید ترک بکند و نگذارد که نفس و هوا بر او غلبه کند،

این یک مطلب راجع به این حدیث شریف.

حضرت می‌فرمایند: **كِه وَ لَا تَأْكُلْ إِلَّا عِنْدَ**

**الْجُوعِ**، خب این هم به دنبال همین قضیه هست، تا انسان

گرسنه نشود، خب طبعاً نباید غذا بخورد، چون

حکایت از این می‌کند که هنوز نیاز آن به وجود نیامده

و پیش از آنکه نیاز به وجود بیاید انسان غذا می‌خورد

و بعد هم موجب ابتلائی خواهد شد، تبدیل به سم

خواهد شد، تاثیراتی که در این زمینه در کتب نوشته

شده، مخصوصاً تاثیر بسیار بدی که روی کبد خواهد

گذاشت و همچنین سایر اعضاء. اینها هم از جمله

مطالبی است که در این زمینه راجع به این قضیه مطرح

شده و قبل از اینکه نیاز بدن اقتضاء بکند که انسان به

سمت غذا برود، بخواد غذا بخورد این مسئله حماقت

برای انسان پیدا می‌شود، یعنی دوباره يك حال سنگینی

و حال قبض و حال کسالت و حال عدم تحرك، عدم

انبساط و عدم آن آمادگی ذهنی برای انسان هست و هر

چه در اینجا نسبت به این مسئله ما تأکید بورزیم به نظر

می‌رسد که باز





آنچه را که باید به اهمیت آن برسیم شاید کم باشد که هیچ چیزی برای درک معانی مهم‌تر از آمادگی نفس و آمادگی روح نیست.

امکان ندارد این معانی درک بشود، امکان ندارد انسان به یک مسائلی برسد، امکان ندارد افقهای جدید و پرده‌های تودرتوی مسائل و معانی و حقائق برای انسان باز بشود، بدون اینکه این آمادگی در نفس پیدا بشود برای این مسئله، این امکان ندارد! و این آمادگی یکی از شرایط مهمش فراغت است از درگیری بین نفس و بین بدن و جهاز هاضمه.

وَ إِذَا أَكَلْتَ فَكُلْ حَلَالًا، حضرت می‌فرمایند:

وقتی که می‌خواهی چیزی را بخوری، چیز حلال بخور، يك وقتی خدای نکرده دنبال مشتبه نروی. قبلاً خدمت رفقا عرض شد که انسان نسبت به این مسئله باید تأمل کند، تاثیر مثالی و ملکوتی که کیفیت تحقق اشیاء و به وجود آمدن آن اشیاء در شرایط مختلف ممکن است که روی انسان بگذارد، این مسئله هیچ جای شك و شبهه ندارد. حالا راجع به حرام که اصلاً صحبتش نیست، امام که نمی‌آیند به عنوان بفرمایند از حرام

اجتناب کن، خب این که دیگر نیاز به گفتن ندارد، منظور حضرت در اینجا موارد مشتبه است، موردی است که انسان نمی‌داند که آیا این شخص به دنبال کسب حلال بوده یا نه، یا مالش مشتبه هست یا نه، آیا اهل مراعات موازین شرعی است یا اینکه يك فرد بی‌بندوباری است و به این مسائل توجه ندارد، تمام اینها تاثیر دارد، همه اینها تاثیر دارد.

سابق گرچه مردم در حال و هوای سیر و سلوک هم نبودند ولی بالاخره نسبت به این مسائل توجه بیشتری داشتند، ولی امروزه مسائل فقط جنبه پرکردن شکم و سیر شدن را به خود گرفته، و هیچ چیز دیگری در اینجا نمی‌تواند دخیل باشد، همین قدر یک چیز خوشمزه‌ای باشد، همین قدر لذیذ باشد، همین قدر بتواند اشباع کند، همین قدر که بتواند سیر کند، حالا هر چه می‌خواهد باشد، هر چه می‌خواهد باشد، به هر کیفیتی که می‌خواهد باشد، حلال گوشت باشد یا حرام گوشت باشد، تفاوتی نمی‌کند! تفاوتی نمی‌کند! خب یعنی واقعاً اینطور شده است.

این چیزی که به دست آمده آیا از راه حلال  
به دست آمده یا از راه حرام به دست آمده؟ مال او  
مشتبه هست یا مشتبه نیست، تمام اینها یک به یک  
در آن مسئله تاثیر دارد و انسان این تاثیر را خودش  
مشاهده می‌کند، خودش مشاهده می‌کند. البته قبلاً  
خدمت رفقا عرض شد که انسان به نحو عادی نباید  
برود تفحص کند که آیا این شخص به چه کیفیت  
است؟ و کارش چگونه است؟ اشتغالش چگونه  
است؟ با چه افرادی ارتباط دارد؟ چه نحوه رعایت  
مسائل می‌کند؟ نه! انسان باید کار افراد را حمل به  
صحت کند و بنای سلوک حمل به صحت کردن  
است و عدم دقت و موشکافی و وارد شدن در یک  
مسئله خارج از حد اعتدال در اینگونه مطالب است.  
به عکس عده زیادی، عده‌ای هستند که اصلاً  
اینها را اصل می‌پندارند، این مطالب را هم خدمت  
رفقا

عرض کرده‌ام، این مسائل قبلاً هم صحبت شده که گویا بعضی‌ها تصورشان بر این است که اصلاً کل سیر و سلوک عبارت از پرداختن به مسائل غذا و ماکولات و مشروبات و اینهاست. اینکه این چطوری به دست بیاید، اینکه این چطور مصرف بشود، اینکه از کجا گرفته بشود ...، اینها برمی‌گردد به همین قضایایی که در یکی دو جلسه اخیر یا در بعضی از جلسات دیگر که در بعضی از شهرستانها عرض کرده‌ام، که تصور بر این است که فقط به ظاهر پرداختن آن عبارت است از سلوک، فقط ظاهر دیدن، ظاهر پرداختن، عدم توجه به آن معنا و به آن کیفیت. فرض کنید یکی از افراد آمده بود به من می‌گفت: آقا، مرحوم پدر شما وقتی که زیارت حضرت امام رضا علیه‌السلام می‌رفتند از کدام درب وارد می‌شدند؟ گفتم: این حرفها چیست می‌زنید آقا؟ گفت: نه، ما می‌خواهیم بدانیم! گفتم: امام رضا علیه‌السلام که یک درب و دو درب ندارد، این حرفها چیست؟ ایشان از هر دربی که باز بود وارد می‌شدند، منتهی بسته به مسیر ایشان داشت. این که از کدام

درب وارد بشویم، این که حالا ایشان از اینجا رفته، ایشان این درب را بوسیده ...، تمام این مطالب، همه مطالب زوائد است و هیچ کدام از اینها اصل ندارد، امام رضا علیه السّلام صد تا درب دارد از هر دربی خواستی بری زیارت کنی برو زیارت کن، هر کدام می بینی خلوت است از همانجا برو، توجه می کنید؟ پرداختن به اینها یعنی همین قضیه.

تو داری از امام رضا علیه السّلام جدا می شوی، تو داری با این قضیه که این شخص از این درب رفته پس امام رضا علیه السّلام را از این دریچه باید ملاحظه کنی یعنی امام رضا علیه السّلام را کنار گذاشتی، امام رضا علیه السّلام که این درب و آن درب ندارد، توجه می فرمایید؟

این طرف و آن طرف ندارد، اینها خیلی معانی عجیب و بزرگ و دقیقی است، این معانی و این مسائل مسائل کلیدی است، یعنی کلید بسیاری از حقایق در اینجا هست. یا اینکه دیده شده فرض کنید که یک شخصی می خواهد برود در یک مسجدی نماز بخواند، می آید از ده نفر سوال می کند آقا این آقا

کیست؟ اسمش چیست؟ کجا کار می‌کند؟ کارش چیست؟ آقا همین قدر نگاه بکنیم که مومنین دارند به ایشان اقتدا می‌کنند تو هم برو اقتدا بکن. خیلی خوب حالا خاطر جمع شد آقا این است و این است و شناسنامه‌اش را برو پیرس و تاریخ تولدش و ... خوب که یعنی چه؟ این یک آدم خوب است، حالا تو این قدر نمازت ارزش دارد که این قدر بیایی راجع به او تحقیق بکنی؟ معلوم نبود اگر پشت سر کیک و کیک هم می‌ایستادی اصلاً نمازت را تا این سقف بالا ببرند! حالا خیلی مثل اینکه مسئله مهم و دقیق است که باید تا فیها خالدون این آقا را هم بایستی که درآورد تا اینکه حضرت آقا بیایند چهار رکعت پشت سرش نماز بخوانند!! اینها همه‌اش جدا افتادن از آن جاده است و به کنار افتادن است.

خدا گفته نگاه کن تو داری به من اقتدا می‌کنی، تو من را داری در مقابل خودت قرار می‌دهی، بله، همین قدر که فردی معروف و مشهور در فسق نباشد، دیگر بقیه‌اش مطلبی نیست، یک چیز مهمی نیست، چرا؟ چون وقتی که داری به این آقا

اقتدا می‌کنی آیا حواست هست که تو داری در الله  
اکبر که می‌گویی به این اقتدا می‌کنی یا داری الله اکبر  
به او می‌گویی؟ اگر به این بگویی که اصلاً نمازت  
اشکال دارد! چون تو فقط این را به

عنوان یک وسیله و واسطه برای این ارتباط  
قرار داده‌ای نه بیشتر. وقتی که شما سوار اتوبوس  
می‌شوید، وقتی که شخص سوار تاکسی می‌شود و  
می‌خواهد برود یک جا، تاکسی می‌آید می‌ایستد: آقا  
کجا می‌روی؟ من می‌خواهم بروم میدان انقلاب!  
خب آیا نگاهش می‌کند؟ خب شکلت را بینم،  
قیافه‌ات را بینم، شماره شناسنامه‌ات را دربیار و  
کارتت را نشانم بده و ... بابا بیا سوار شو برو دیگر  
یک ربع راه بیشتر نیست، فقط این راننده بعنوان  
اینکه شما را از این نقطه به آن نقطه برساند است،  
تمام شد، بعد هم آنجا پیاده می‌شوید و می‌روید،  
دیگر حالا بگو بینم اسمت چیست؟ تو به اسم من  
چه کار داری؟ خب اسم و فامیلت چیست؟ حالت  
چطور است؟ و چند تا بچه داری و چند تا زن داری؟  
خب حال قوم و خویشت چطور است؟ چه وقت  
کار می‌کنی؟ چه وقت آمدی؟ خسته‌ای، نیستی و  
فلان، می‌گوید بابا خدا خیرت بدهد بیا یک پولی هم  
بهت بدهم دست از سر ما بردار برو سراغ یکی دیگر،  
توجه می‌کنید؟



همه اینها زوائد است، اقتدا کردن به یک فرد برای امامت جماعت هم همین است مثل شوفر تاکسی است، دیگر صریح تر از این، صریح تر از این بگویم؟ خیلی لری آقا این شخص وسیله است، یک وقتی شما می خواهید بروید از یک نفر تقلید کنی، آن دیگر شوفر تاکسی نیست، توجه کردید؟ آن دیگر این نیست، آن دیگر وسیله نیست، در آنجا می خواهید دنیا و آخرت را به دست او بسپاری، حالا آن قضیه [انتخاب مرجع] شده شوفر تاکسی این قضیه [امام جماعت] شده فلان!! دنیا و آخرت را داری می سپاری دست یکی و خبر نداری که در این مسئله عمر خودت را گذاشتی. و خدا که دو تا عمر دیگر به تو نمی دهد، عجب! تا بحال ما اینجور بود، تا بحال اینطور بود، تا بحال دنبال این بودیم، تا بحال از این تبعیت می کردیم این هم که بابا اینطوری درآمد این هم که حرفهایش اینطوری بود! این هم احکامی که به ما می گفت، تکالیفی که به ما می گفت ....

در هر جا انسان باید با مقتضای خودش

[عمل کند.] بله، یک وقتی می‌خواهد این امام جماعتی که الان رفته بالا، می‌خواهد مطالبش را هم بپذیرد، آن مربوط به نماز است، پای سخنرانیش بنشیند، پای مطالبی که مطرح می‌کند...، آنجا دیگر باید دقت کند که این امام جماعت کیست؟ هر چیزی جای خودش را دارد، آن کسی که مربوط به نماز است در آن حد برای انسان قرار دادند. آن کسی که مربوط به شنیدن مطالب است، پیروی از اوست بالاخره او می‌آید مطالب بیان می‌کند، اخلاقیات بیان می‌کند، اجتماعیات بیان می‌کند، تکالیف را برای انسان می‌گوید، خوب هر امام جماعتی که اینجوری نیست.

من گاهگاهی سر راه که هستم می‌روم فلان مسجد مثلاً نماز ظهرم را می‌خوانم و یا مثلاً برای نماز مغرب و عشاء که می‌روم، می‌بینم طرف [امام جماعت] آمد و نماز [مغرب را] خواند و بعد از نماز هم پشت سرش یک دعایی خواند و بعد هم نماز عشاء را خواند و بعد هم سرش را انداخت پایین و رفت، گفتم این چه مسجدی است؟ این چه حسابی

است؟ نه حرفی نه صحبتی نه نصیحتی نه مطلبی این  
هم شد امام جماعت؟ خب این نماز را طرف در  
خانه اش هم می توانست بخواند، امام جماعت این  
است که اقامه نماز کند و به این

واسطه باید مبانی اهل بیت را به گوش افراد برساند، باید بنشیند بعد از نماز مردم را جمع کند، صحبت کند، منبر برود، روی زمین، روی منبر، مسائل را بیان کند، این می‌شود یک چیزی، اینجا انسان دیگر باید دقت کند، حالا در این مطلب به کجا می‌خواهد رجوع کند، و به کجا می‌خواهد سر بسپارد و گوشش را به چه مطالبی می‌خواهد بسپارد! اینجا باید دقت کنیم.

لذا مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه راجع به صرف امام جماعت فرض کنید که شما رفتید در یک جا وارد یک شهری شدید، یا دارید به سفر می‌روید و فرض کنید که اتوبوس در جایی موقع نماز ایستاده، و شما وارد مسجد می‌شوید می‌بینید که امام جماعت دارد ایشان فرمودند لازم نیست تحقیق کردن، همینطوری بروید ببینید که شخصی است صالح، که افراد می‌آیند پشت سرش می‌ایستند همین مقدار کفایت می‌کند، توجه می‌کنید؟

این مسئله باعث می‌شود انسان روی آن مطالبی که نباید دقت کند ... روی جاهایی که باید

دقت بکند، هست! حالا خواهیم گفت، مطالبی در این زمینه هست، مسائلی هست که در کجا باید انسان دقت کند ولی روی این مطالب، نه! نماز را بخواند، چون به این نمی‌خواهد اقتدا کند، ولی این را به عنوان یک وسیله می‌خواهد قرار بدهد همین! شرکت در یک جماعت و ثواب بیشتر، همین نفس اجتماعی که مؤمنین در یک جا می‌کنند خوب خود همین اجتماع مورد نظر خداست، همین اجتماع، همین که همدیگر را می‌بینند، همین که در مسجد همدیگر را می‌بینند، در یک جا می‌بینند، خود همین با هم بودن، صرف نظر از این موجب می‌شود یک نوع تقویت قوای معنوی و قوای روحی در این تشکل [بوجود بیاید]، یعنی وقتی که شخص در حال تنهایی و در حال فرادی نماز خوانده وقتی که می‌آید در جماعت آن نمازی که باید بخواند مثلاً فرض کنید که در ده ضرب می‌شود، در صد ضرب می‌شود، لذا در یک همچنین شرائطی خوب طبعاً استفاده بیشتر است، تأکیدی که هم شده در شرع برای شرکت در نماز جماعت به خاطر این مسئله است.

اما وقتی که شخص می‌خواهد نماز بخواند  
نباید ذهنش متوجه این باشد که این شخصی که الان  
جلو دارد نماز می‌خواند من باید مواظب این باشم،  
به این نگاه کنم، حواسم به این باشد، توجهم باید به  
این باشد، نه! فقط در همین حد که رکوع می‌رود این  
هم برود رکوع، سجده می‌رود این هم برود سجده  
دیگر نه بیشتر، بیش از این اشتغال ذهن و انحراف از  
آن توجه به مبدأ است، زیرا مصلی و شخص  
نمازگزار فقط باید به یک مبدأ توجه داشته باشد نه  
به دو مبدأ، یکی خدا و یکی امام جماعت! حتی به  
ملائکه هم نباید توجه داشته باشد: الان یکی دارد  
[ثواب] می‌نویسد و ... به اینها هم نباید توجه بکند،  
توجه به ملائکه هم شرک است برای نمازگزار، وقتی  
که به خدا دارد نگاه می‌کند هیچ چیزی را نباید در  
نظرش بیاورد، هیچ مسئله‌ای را نباید در نظرش  
بیاورد، هیچ قضیه‌ای را نباید در نظرش بیاورد، الان  
دیوار در مقابلش چه رنگی است؟ کاشی کاری هست  
یا کاشی ندارد؟ اینها همه‌اش چیست؟ همه اینها  
وسوسه شیطان است.

لذا فرمودند: مسجد نباید رنگ و لعاب داشته

باشد، نباید زینت بشود، این زینت‌ها موجب می‌شود

که

نمازگزار ...، مثل سایر جاهایی که فرض کنید که انسان می‌رود کلیساها و امثال ذلک، دقت‌هایی که دارند در آنجا می‌کنند، ریزه‌کاری‌هایی که در آنجا شده، همه اینها چیست؟ همه اینها اموری است که آن شخصی که وارد این کلیسا می‌شود یا کنیسه می‌شود به جای اینکه توجه به او پیدا نکند یک دفعه چشمش می‌افتد به این سقف و به این شمائل و به این مسائل.

در یک کلیسایی بنده رفته بودم افرادی می‌آمدند آنجا، کلیسای خیلی بزرگی بود شاید بزرگترین کلیسای دنیا من رفتم بینم این حال و هوای این مردم چطوری است افراد به جای اینکه [مشغول عبادت و دعا بشوند] تا وارد می‌شدند چشمها [به اطراف خیره می‌شد] خب تو اینجا آمدی، روزی یکشنبه را بر فرض آمدی بر دعا بگذرانی، به نیایش بگذرانی، یا آمدی فرض کنید که مجسمه مسیح را بینی؟ هان؟ که ۳۰ سال روی این سنگ و مجسمه کار شده، هی عکس بگیر و فیلم بگیر و ...، این کجایش به درد عبادت می‌خورد؟ این



کجایش به درد خدا می خورد؟ این کجایش به درد توجه می خورد؟ این که هم‌هاش شد نقش و نگار پس خدا این وسط کجاست؟ خدا این وسط کجاست؟ این که هم‌هاش شد مجسمه، این که هم‌هاش شد نقش و نگار، این که هم‌هاش شد هنر، این که هم‌هاش شد معماری، این که هم‌هاش شد هنروری، این که هم‌هاش شد پرداختن به مسائل دنیوی. و این را هم بدانید آنها از ما در این قضیه جلوتر هستند، آنها جلوتر هستند.

حالا ما بلند شویم بیاییم مساجد خودمان را، ریزه کاری کنیم و سانت به سانت، میل به میل، اینجایش ...، کدام یک از اینها مورد تأکید و مورد دستور اسلام است؟ کدام یک از اینها؟ حالا اگر یک مسجدی درست کردیم مثل همین جا که نشسته ایم، الان شما نگاه کنید به نظر من این هم زیادی است، این هم زیادی است، اگر هم‌هاش گچ بود بهتر بود، توجه می کنید؟ خیلی خوب حالا یک مقداری سنگ است این مقدار را ما تخفیف می دهیم، اگر یک مسجدی مثل این درست شود کجای قضیه ایراد پیدا

می کند؟ کجایش خراب می شود؟ دیگر انسان توجه پیدا می کند به نمی دانم ...

یک وقت مرحوم آقا فرمودند: ما یک مسجدی رفتیم دیدیم محرابش طلاست، گفتم آقا این که حرام است، زُخرف و طلا که حرام است، محراب طلا درست کردند! طلاکاری، اینها، اینها مسائلی است که آمدند و به ما تذکر دادند و راه ما را خواستند مستقیم کنند، راه ما را خواستند مستقیم کنند ما هی به بیراهه می زنیم، هی می گویند آقا تو مسلمانی، تو سالکی، تو داری راه خدا را می روی چرا به چپ می زنی؟ چرا داری می پردازی به این؟ این از راه می اندازد تو را، یک خرده یک طوریمان می شود، ها! بله! نکند حالا اینطور باشد و فلان، امّا وقتی دو نفر می آیند [و می گویند] به! به! حاج آقا، حاج آقا عجب منظره ای دارد، آدم می آید در این مسجد کیف می کند، می گوئیم خب مردم و مومنین می آیند اینجوری می گویند، رهایشان کنیم؟ دوباره یک جور دیگر از یک طرف دیگر نهیب می آید و می گوید آقا به اینها توجه نکن، نگاه به فکر اینها

نکن، نگاه به تمجید اینها نکن، خودت بین چه می‌فهمی، خودت بین، هم‌اش در کشاکش این مسائل انسان قرار دارد.

البته این مطالب را قبلا عرض کرده‌ام، گفتم  
امشب یک مروری هم بر همان مطالب گذشته داشته  
باشیم، اینها همه کنار افتادند، لذا در اسلام فقط و  
فقط آنچه که در مسیر است، در شریعت رسول الله  
صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام فقط  
پرداختن به این مطلب است.

امام باقر علیه‌السلام روایت عجیبی دارند،  
می‌فرمایند: وقتی که قائم ما ظهور کند تمام این  
مساجد را خراب می‌کند، بعد آن شخص به امام  
علیه‌السلام عرض میکند که یا بن رسول الله یعنی ما  
دیگر در این مساجد نرویم؟ حضرت می‌فرمایند: تا  
زمان آن حضرت به همین کیفیت اشکال ندارد،  
اشکال ندارد. یعنی بالاخره دیگر انسان نمی‌تواند  
سفت هم بگیرد، سفت را او باید بیاید بگیرد، اقدام  
قاطع و اقدام اساسی را او باید انجام بدهد، چرا؟ او  
می‌خواهد توحید را برقرار کند، دیگر توحید با این  
نمی‌سازد، ولی ما نه، ما یک خرده قاطی داریم،  
می‌گویند حالا عیب ندارد باید با مردم [مدارا کرد]  
خب همه که یک جور نیستند، اگر شما به این مردم

بگویند که فرض بکنید که آقا بلند شو بیا در این مسجد، او مسجد را ول می‌کند و می‌رود کلیسا، می‌گویند می‌رویم آنجا بهتر است! می‌گویند آقا این مسجد را نخواستیم! آقا این مسجد را بگذار برای اینهایی که .... ولی خب بالاخره انسان این وسط باید خودش بفهمد، بالاخره جایگاه خودش را باید تشخیص بدهد و بفهمد و آنچه را که گفتند انسان باید آن را بایست انجام بدهد.

خب راجع به این که غذائی که انسان می‌خورد نباید مشتبه باشد، این مسئله، مسئله مهمی است، حساب آدم را می‌رسند یک روزی، حساب انسان را یک روزی می‌رسند، انسان نمی‌تواند سرش را زیر برف کند، باید بیاید حساب پس بدهد، باید رعایت کند، خطوری که از ذهن حتی می‌گذرد، راجع به یک معامله‌ای که انسان می‌خواهد انجام بدهد آن خطور در ملکوت آن معامله تاثیر می‌گذارد: بگذار به این بگویم یک تیکه‌اش را نگویم، اگر آن یک تیکه را بگویم شاید از من این جنس را نخرد، حالا به او نمی‌گویم این را که می‌خواهی بخری، فردا

ارزان می‌شود! ها! این را به او نمی‌گوییم، امروز فعلاً قیمت‌اش این است، خب من هم قیمت امروز را گفتم دیگر، من که دیگر به فردا کاری ندارم، حالا بگذار امروز بخرد، ولی فردا ارزان می‌شود، فردا هم بیاید بگوید می‌گوییم می‌خواستی نخری، دیروز خریدی، این را به او نگوییم، این در آن معامله تاثیر می‌گذارد، این می‌شود مشتبه، فقط مشتبه این نیست که یک حرام جدی قطعی باشد، آن که دیگر حرام است، آن دیگر اسمش هست، راستش را به مشتری بگو، بگو آقا این را که می‌خواهی از من بخری فردا این ارزان خواهد شد.

یا شما که می‌خواهی این را از من بخری با این وصف، این را من ندارم سه تا مغازه پایین‌تر این جنس را دارند، شما می‌خواهی برو آنجا، ممکن است شخص بیاید بگوید آقا من اصلاً از تو خوشم می‌آید همین مطلبی که تو گفتی، دلم می‌خواهم اصلاً از تو بگیرم، ولی شما واقع را به او گفتی.

این که تو می‌خواهی با این مارک فلان جا دارند من ندارم، اگر می‌خواهی مال من این است،

اگر کسی این‌طور بود، این نحوه‌اش همان نحوه سلوکانه است، این معامله‌اش معامله سلوکانه است، آن پولی که به دست می‌آورد آن‌وقت آن پول نور دارد، نورش را این چراغها و دستگاهها نمی‌بینند، ها! ولی نورش را آنهایی که

چشم‌شان یک چیزهای دیگر را می‌بیند آنها  
تشخیص می‌دهند. این آن وقت نور دارد، این اگر  
تبدیل به برنج بشود آن برنجش نور دارد، تبدیل به  
نان بشود آن نان نور دارد، ولی اگر آن طوری پنجاه  
هزار تومان اضافه گیر آمده آن پنجاه هزار تومان نور  
ندارد، تبدیل به برنج می‌شود آن برنج را می‌خورد  
آدم احساس خستگی می‌کند، از کجا پیدا شد؟  
احساس قبض می‌کند، اینها برای آن است، انسان  
باید راست باشد، صادق باشد، درست باشد هر چه  
می‌خواهد بشود بشود.

انسان باید صاف باشد، کار خودش را باید  
درست انجام بدهد، هر چه می‌خواهد پیدا بشود پیدا  
بشود، آن را که باید برسد می‌رسد، آن که نباید برسد  
نرسد، از کجا معلوم است که به صلاح انسان این  
است که انسان به اینجا برسد؟ از کجا معلوم است؟  
شاید به صلاح نیست، به صلاح حال نیست، آخر ما  
که همه صلاحها را که دنیایی نباید در نظر بگیریم.

شخصی آمد پیش امام صادق علیه‌السلام  
گفت یا بن رسول الله یک استخاره‌ای برای من



بزنید، حضرت استخاره کردند [بد آمد] ولی [به سفر] رفت و برگشت. بعد آمد به حضرت گفت شما استخاره کردید برای من بد آمد، حضرت فرمودند: خب حالا چی شده مگر؟ گفت من استخاره کردم که به این سفر بروم یا بروم، سفر تجارت بود رفتم و دو برابر هم سود کردم و آمدم، حضرت فرمود: این استخاره‌ای که بد آمد به خاطر آن شبی بود که تو دیر گرفتی خوابیدی و بعد صبح که بلند شدی نمازت قضا شده بود یادت می‌آید؟ گفت بله، گفت بد آمدن برای آن بود. مگر قرار بر این است که همه چیز برای دنیا باشد؟ همه چیز مسئله مربوط به دنیا باشد؟ حضرت نگاه می‌کنند به آن اثری...، ما الان همین داستانی را که داریم می‌شنویم، می‌گوییم: حالا نمازش قضا شده خب قضایش را به جا می‌آورد! ببینید! ممکن است خیلی عادی برخورد کنیم ولی امام صادق علیه‌السلام دیگر امام است، باید به او بگوید چه چیز از دست رفت. ما هم همین‌طور عادی می‌گوییم خب حالا شد دیگر، برای آدم هم پیش می‌آید، بعد بلند می‌شود و قضا می‌کند، ولی اگر

شما این را بدانید و با شما مشورت بکند و شما بخواهید به او مشورت بدهید و بدانید که فلان روز به واسطه این قضیه نماز صبحش قضا می‌شود، به او می‌گویید این کار را نکن؟ نه! می‌گویید برو بکن، چرا؟ چون ما به اهمیت موضوع هنوز نرسیدیم، ما چون نرسیدیم می‌گوییم برو بکن، حالا بعد نماز را قضا می‌کنی دیگر آن که مسئله‌ای نیست!

البته لابد قضیه به نحوی بوده که شخص مقصر بوده، اگر مقصر نبود که حضرت این حرف را نمی‌زدند، ممکن است خود انسان هم نمازش قضا بشود این که چیزی نیست. نه ممکن است شخص مقصر بوده و حضرت دیدند عجب! چه چیزی از دستش رفته، لذا می‌گویند نکن، آن هم بلند می‌شود مخالفت می‌کند و می‌رود و بعد به یک همچنین مسئله‌ای مبتلا می‌شود و بعد هم تازه می‌آید به حضرت اعتراض می‌کند، یا بن رسول الله ما تازه خیلی کیف هم کردیم و دو برابر هم درآوردیم! این کجایش خراب بود و استخاره بد بود؟!!

حضرت می‌فرمایند: (این چیزهایی است که من می‌گویم) این طرز فکر توست، این فرهنگ توست، این بی‌خبری توست، این ندانستن توست، این از قافله عقب افتادن توست که الان داری اینطور قضاوت می‌کنی، اما برای کسی که نمی‌خواهد از قافله عقب بیفتد صد بار نمی‌خواست این سفر انجام بشود و به این سود برسد، این به خاطر اینکه همه چیز اینجا خراب است، مسئله اینجا خراب است لذا بین استخاره بد و خوب جایش تغییر پیدا می‌کند.

این مطالبی که امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: برای این قضیه است، نه برای افراد عادی، افراد عادی که اصلاً مورد خطاب امام نیستند، حضرت که با اینها کاری ندارند، حضرت این مطالب را به کسی می‌گویند که می‌خواهد حساب و کتاب با خدا باز کند و به فکر آن طرف است. خیلی خب وقتی که می‌خواهی اینطور بکنی پس نباید غذایت شبهه‌ناک باشد، پس غذایت نباید شبهه‌ناک باشد و وقتی که غذا را می‌خواهی بخوری با بسم الله غذا را بخور و این حدیث رسول خدا را به یاد بیاور.

دوباره در اینجا ما خلف وعده کردیم و مطلب را تتمه‌اش را برای مجلس بعد ان شاءالله قرار می‌دهیم و امیدواریم که دیگر ان شاءالله در مجلس بعد دیگر این مسئله تمام بشود.

خب یک تذکری هم راجع به [ماههای مبارکی که در پیش داریم] که خب هر سال هست و رفقا هم می‌دانند، ایام رجب و شعبان و رمضان نزدیک است، حالا در جلسه بعد این مطلب را هم دوباره خدمت رفقا مطالبی عرض می‌کنیم ولی یک مطلبی را که بنده از مرحوم آقا شنیدم خواستم که این را در قبل از حلول ماه رجب خدمت رفقا عرض بکنم و آن اینکه ایشان همیشه توصیه می‌کردند که مراقبه‌تان را برای ماه رجب نگذارید، قبل از ماه رجب اگر می‌خواهید کاری انجام بدهید و هنوز فاصله دارید نسبت به مراقبه، نسبت به برنامه کار، نسبت به روش، نسبت به ارتباطات، نسبت به راه و رسمی که دارید، نسبت به آن باید اقدام کنید، چون وقتی که ماه رجب بیاید خب دیگر آمده، و انسان باید از قبل شروع کند، از قبل باید به فکر باشد، از

قبل باید مسائل را در نظر بگیرد، از قبل باید آمادگی و تهیو را در خودش ایجاد بکند، چون یک لحظه از ماه هم همان یک لحظه است، یک لحظه اش هم یک لحظه است. در کیفیت صحبت دقت بیشتری داشته باشد، در ارتباط با افراد دقت بیشتری کند، نحوه صحبتش با اشخاص را اگر می تواند ملایم تر کند، برخوردش را ملایم کند، اگر برخوردش تند است، برخوردش را خداپسندانه تر کند، حرفش، ارتباطش نسبت به افراد، نسبت به رحم، فامیل، دوستان، و امثال ذلک و خودداری و خویشتن داری نسبت به تخیلات و توهمات و آنچه را که به ذهن خطور می کند، رعایت حال افراد، رعایت حال زیردستان و امثال ذلک از این اموری که مورد تأکید بزرگان هست، بزرگان تأکید داشتند بر اینکه قبل از ماه رجب انسان بپردازد، حتی می فرمودند: که از اول جمادی الثانی بهتر است که انسان حال و هوای ماه رجب را در فضای خودش وارد کند، در بیت خودش، در فضای خودش وارد کند برای اینکه بتواند از این مسئله استفاده کند، راجع به گوشش، راجع به

چشمش، راجع به قدمش، هر جائی نرود، با هر کسی  
صحبت نکند، میزان صحبت با افراد را محدودتر  
کند، به هر مطلبی گوش فراندهد و به



هر جائی چشم نیندازد و نگوید که خب حالا  
فاصله داریم تا ماه رجب، فرض کنیم که بیست روز  
و پانزده روز فاصله داریم خدا بزرگ است.

بله خدا همیشه بزرگ است ولی خدا بر هر  
چیزی علت قرار داده و سبب قرار داده و وسیله قرار  
داده و خلاصه تأکیدی که آنها داشتند بر این نکته،  
این بود که آمادگی که انسان در خود ایجاد می کند  
برای ورود به این اشهر مبارکه رجب و شعبان و  
رمضان، آن آمادگی خیلی مهم است.

نه صرف خود وارد ماه رجب و شعبان و اینها  
شدن، آن خب فضای خاص خودش را دارد و طبیعی  
است، مهم این است که انسان چقدر آماده شده،  
خلاصه می فرمودند: به هر مقدار که پول بدهیم به  
همان مقدار آتش می گیریم، هر مقدار پول بدهیم آتش  
می گیریم، به هر مقدار که انسان این جنبه را در  
خودش تقویت بکند از آن طرف فیض الهی به قلب  
و به نفس او وارد می شود.

مطالب دیگری هم راجع به خصوصیات خود  
ماه مبارک رجب و شعبان و اینها هست که ان شاء الله



در مجلس آتی که خدمت رفقا رسیدیم، خدمتشان  
عرض می‌شود.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ